

شهین خانی*

تاریخ دریافت مقاله: ۹۰/۸/۲۰

تاریخ پذیرش مقاله: ۹۰/۱۰/۱۰

جایگاه نیروی مؤنث در اساطیر

چکیده:

الهه‌ها و نیروی مؤنث در اسطوره‌ها از جایگاه مهمی برخوردارند و در دهه‌های اخیر مورد توجه بسیاری از محققان بوده‌اند. یکی از تجلی‌های نیروی مؤنث، «الهه‌ی مادر» یا «الهه‌ی زمین» یا «مادرکبیر» است که در دورانی طولانی از زندگی بشر - احتمالاً از عصر پارینه سنگی تا عصر مفرغ - برای مردم بسیاری از تمدن‌های قدیمی شناخته شده بود و به ویژه در دوره‌هایی که انسان به شدت به زمین وابسته بود ستایش می‌شد. الهه‌ی مادر یا الهه‌ی بزرگ، نه تنها مادر و زاینده هستی و نمودهای مختلف زندگی محسوب می‌شد؛ بلکه ستاننده زندگی و الهه‌ی مرگ نیز بود. او ایزدی به خود متکی و گاه ستم کار بود که خدای مرگ و جهان زیرین نیز محسوب می‌شد. بسیاری از مظاهر طبیعت مثل آب‌ها، کوه‌ها، گیاهان، حیوانات و... با او پیوسته بودند. در این گفتار کوشش شده تا با روش تحلیلی به اساسی‌ترین ویژگی‌های الهه‌ی مادر و یا به عبارت کلی «نیروی مؤنث» دست یابیم و با جمع‌آوری نمونه‌ها و مثال‌های مختلف از اساطیر کشورهای گوناگون به یک جمع‌بندی کامل برسیم. در مقدمه ضمن ذکر تاریخچه‌ای مختصر از نظریه‌های مهم مرتبط با نیروی مؤنث به بررسی کلیات، پیچیدگی‌ها و دوگانگی‌های این نیرو با ارائه‌ی نمونه‌های مشخص پرداخته‌ایم و سپس به جلوه‌های گوناگون طبیعت که مؤنث محسوب می‌شوند اشاره کرده‌ایم.

کلید واژه‌ها:

الهه‌ی مادر
زمین مادر
مادرکبیر
نیروی مقدس زنانه
مادرسالاری

مقدمه

یکی از بزرگترین منازعه‌های علم انسان‌شناسی^۱ در سده نوزدهم، که به وسیله‌ی «فمینیست‌های جدید»^۲ احیا شد، این بود که آیا در تاریخ حیات بشر دورانی بوده است که زنان در آن بر مردان برتری داشته باشند، چنان که در جوامع پدرسالار مردان بر زنان برتری دارند؟ بسیاری از محققان ملاحظه کردند جامعه‌ای وجود ندارد که زنان در آن در موقعیت‌های اصلی رهبری بوده باشند. پاسخ ممکن بود در گذشته‌های دور، در اولین دوره‌های ماقبل تاریخ، در دوره‌ی کهن سنگی (پالئولیتیک)^۳ نهفته باشد.

این نظر که قبل از مردسالاری^۴، جوامع مادرسالار^۵ وجود داشتند، اولین بار در سده‌ی نوزدهم به وسیله‌ی دو محقق که از روی شواهد مختلف کار می‌کردند پیش کشیده شد. یوهان باخوفن، محقق آلمانی که مباحث خود را بر پایه‌ی بقایای باستان‌شناسی از پیکره‌های زنانه قرار داده بود، و همچنین روی اسطوره‌های قدیمی کار کرده بود، از آن پیکره‌ها، همچون الهه‌ای دارای قدرتی قابل ملاحظه یاد کرد. باخوفن همچنین به نمونه‌هایی در آثار هومر و دیگر اسطوره‌های یونانی استناد کرد که در آن‌ها به «نسب مادری» اشاره شده است. مثلاً اودیپوس، بی‌پولی تبعیدی، به واسطه‌ی ازدواج با ملکه‌ی بیوه، یوکاستا، پادشاه می‌شود. نیز منلاس وقتی با هلن ازدواج می‌کند پادشاه خوانده می‌شود. به نظر باخوفن این دو نمونه اشاره‌ای بر این هستند که زنان، وارث نسب شاهی بودند.

لوییس هنری مورگان، انسان‌شناس برجسته‌ی آمریکایی و نویسنده‌ی «جامعه‌ی باستان»^۶ (۱۸۷۷) از اولین محققانی بود که مطالعات دقیقی روی بسیاری از مردم بومی آمریکای شمالی انجام داد. وی متوجه شد که در برخی از این جوامع، مثلاً ایروکویزها^۷، زنان در جامعه‌ی خود به‌ویژه در فعالیت‌های اقتصادی و آیین‌ها، شأن والایی داشتند و نسب آن‌ها اغلب از میان خط زنانه حساب می‌شد.^۸ مباحث مورگان به‌وسیله فردریک انگلس در «سرچشمه‌های خانواده»^۹ و «دارایی اولیه و چگونگی آن»^{۱۰} پیگیری شد. (۱۸۸۴) طبق نظر او زنان در آغاز بر دارایی اشتراکی خانواده نظارت می‌کردند، اما وقتی کشاورزی باب شد و مردان این کار را به عهده گرفتند، مالک دارایی اولیه - ابزار کشاورزی و مخصوصاً گاوآهن و حیوانات اهلی - شدند. مردان این دارایی را از طریق بچه‌هایشان حفظ و دست به دست می‌کردند. آن‌ها به ناچار تک همسری را مرسوم نمودند تا بتوانند روش نسب را تحت کنترل خود در آورند. (Ehrenberg, ۱۹۸۹: ۴-۶۳).

از میان محققان معاصر، الیزابت بادنتر، صاحب‌نظر برجسته در تاریخ مناسبات زن و مرد که تحقیقات وسیع و جامعی در این زمینه انجام داده، معتقد است در نخستین جوامع بشری، نه مادرسالاری و نه پدرسالاری حاکم نبوده است. زن و مرد، پیش از تاریخ و در آغاز تاریخ، وظایف و مشاغل مختلفی داشتند، اما همکار و مکمل هم بودند و بر اثر تعاون و تشریک مساعی، مناسبات متعادل و متوازنی بین آن‌ها پدید آمده و استحکام یافته بود. به عقیده‌ی او، زن و مرد هر یک قدرت و توانایی خاصی داشتند که برای تأمین معاش ضروری بود. بدین صورت که زنان به گردآوری خوراک و مردان به شکار می‌پرداختند؛ اما در دوران پس از گردآوری خوراک

و شکار، یعنی در عصر نوسنگی (نئولیتیک)^{۱۱} زن قدرت و شأن والایی کسب می‌کند، زیرا در این دوران، کار زن کشاورزی و وظیفه مرد شکار یا اهلی کردن حیوانات بوده است. پس زن به مقتضای کارش، مادر و سرور طبیعت شناخته می‌شود و کیش پرستش زن ایزدان از همین جا رواج می‌یابد. در فاصله میان عصر پارینه سنگی و عصر مفرغ^{۱۲} وظایف مردان که دامداری و پیشه‌وری بود، اصولاً فعالیت‌هایی در درجه‌ی دوم اهمیت بودند. در هر صورت این دوره، دوره‌ی اعزاز ارزش‌های مردانگی نیست و فقدان خدایان نرینه قدرتمند، دال بر همین معنی است.

طبیعی است که برای بشر ماقبل تاریخ، بسیاری از ویژگی‌های زنانه و مادرانه با عناصر طبیعت درآمیخته و با کارکرد و ویژگی‌های جسمانی زنان یکسان دانسته شده باشد. نسبت دادن جنسیت - اعم از ذکور و تأنث - به تجلی‌های نیرو یا نیروهای مقدس، عملی است که در تاریخ بشریت سابقه‌ی طولانی و مداوم دارد. در حقیقت تمام قلمرو طبیعی ممکن است به عنوان «زن» درک شده باشد. این امر حتی در تجربه‌های معاصر، زمانی که از «مادر طبیعت»^{۱۳} سخن گفته می‌شود، قابل تشخیص است. مانند بارداری زن که با باروری دانه‌ها در زمین که آن‌ها را در زهدان خود می‌پروراند و تغذیه می‌کند و پناه می‌دهد، یکسان دانسته شده است. همانگونه که مادر، شیر و آغوش خود را چون پناه‌گاه به فرزندش عطا می‌کند، تغییر و دگرگونی هم مؤنث فرض شده است؛ به‌ویژه اگر این تغییرات دوره‌ای و تناوبی باشند. مانند تغییرات ماهانه زن و یا بزرگ شدن تدریجی بدن زن هنگام بارداری یا رشد او از کودکی به دوره‌ی بلوغ و کمال و سپس جایگزین شدن دوره‌ی پیری همراه با شلی و سستی به جای طراوت و پری دوره‌ی جوانی. از طرف دیگر مراقبت زن از فرزند نیز که او را به وجودی کامل تبدیل می‌کند، به تبدیل ماده‌ی خام به غذا و لباس مانند می‌شود؛ یعنی عملی که مادر طبیعت انجام می‌دهد. (Eliade, ۱۹۷۵: ۳۰۳).

اریخ نیومان^{۱۴} در مطالعه عظیمش در روانشناسی تحلیلی از نمادها و خدایان زنانه با عنوان «مادر کبیر» (۱۹۶۳) به دو منظر بنیادی و اساسی از قدرت زنانه که چنین نمادها و خدایانی ارائه می‌دهد، اشاره می‌کند. از طرفی این قدرت، سرچشمه و منبع است و به شکل‌های چندگانه زندگی، پیشرفت و رشد می‌دهد و از سوی دیگر به قابلیت رشد و تغییر و دگرگونی تدریجی و مداوم اشاره دارد. این دو منظر، یعنی سرچشمه‌ی زندگی بودن و قابلیت رشد و دگرگونی را می‌توانیم زنانه بدانیم (Eliade, ۱۹۷۵: ۳۰۸). از قدیمی‌ترین تجلی‌های این عقاید می‌توان از پیکره‌های زنانه‌ای نام برد که از دوره پارینه‌سنگی و نوسنگی، در اروپا و در هزاره‌های هفتم و ششم در آناتولیا به دست آمده و ساخت آن‌ها در دوره‌های بعد، در همه‌ی مناطق شرق نزدیک، از مصر تا ایران ادامه می‌یابد^{۱۵}. در غالب این پیکره‌ها، تأکید بر نشانه‌ها و ویژگی‌های جسمانی مربوط به باروری زنانه است؛ اما در پیکره‌های نوسنگی و پس از آن تأکید بر ویژگی‌های جنسی بیش از بارداری و آبستنی است. به نظر می‌رسد آیین جهانی الهه‌ی مادر، وقتی تمدن‌های شهری رشد کردند، رو به زوال گذاشت. با این حال در جوامعی با ترکیب همه خدایی نظام پدرسالارانه، اشاره و دلالت‌هایی مبنی بر وجود یک مذهب متداول در میان عامه دیده می‌شود که در بسیاری آیین‌های ملی و محلی باقی بود. به عنوان مثال، ظهور و پیدایش دوباره‌ی آیین‌ها تور- ایزیس در زمان‌های ناستواری و تزلزل سیاسی در مصر را می‌توان نام برد. (Leick, ۱۹۵۱: ۱۱۹).

به علاوه، آثار تکریم «اصل مادینه‌ی هستی» را در زبان هم می‌توانیم ردیابی کنیم. نمونه‌ای کوچک، کلمه‌ی «افشین» در آسیای مرکزی است؛ به معنی پادشاه که در تجزیه‌ی لغوی به معنی «کدبانوی خانه» است. در میان مردم «شان تین» از آسیای مرکزی نیز، کلمه «تین» به معنی پادشاه، در اصل به معنی «مادرمادران» بوده است. و نیز کلمه Vedunja - جادوگر - به معنی زایش است که مفهوم دانستن و آگاهی هم از آن مستفاد می‌شود (لاهیجی - کار، ۱۳۷۱: ۸۸).

تاریخ ادیان، خدایان و الهه‌هایی را به ما معرفی می‌کند که در میان آن‌ها تجسم زمین جایگاه برجسته‌ای را اشغال می‌کند. تجسم زمین، در تمام موارد، نشانه‌های جنسیت زنانه و مادری را حمل می‌کرد. (The Ency.of world religion، ۱۹۷۵: ۱۹).

الهه‌ی بزرگ که اغلب به عنوان الهه‌ی زمین ظاهر می‌شود غالباً به صورت باکره یا مادر نشان داده می‌شود و اغلب با «مرده» همراه است (Brandon، ۱۹۷۰: ۳۱۲). به الهه در عین حال که صفت‌هایی آمیخته با بخشندگی و دهش و فیض نسبت می‌دهند، صفت وقار و وحشت و ویرانی را هم نسبت می‌دهند. شمایل یا تصویر او ممکن است با ونوس دومیلو مطابقت کند؛ یک حالت آرمانی از زیبایی زنانه، یا همان قدر ممکن است یک اندیشه ناخوش و معیوب را بیان کند؛ لاغر و استخوانی؛ عجزه‌ای زشت که از نیش او خون چکه می‌کند. به تصریح الهه‌ی مادر در تاریخ بشر، یک شکل و نمونه‌ی رمانتیک و احساساتی نیست، بلکه بیشتر ترکیب متضادی است، همچون بخشنده و دهنده زندگی - که بسیار دیده شده - و همچون کسی که می‌تواند آن را دوباره بگیرد (The Ency.of world religion، ۱۹۷۵: ۱۹).

دوگانگی الهه‌ی مادر، ممکن است در ارتباط با زمین و مرگ باشد، اما به طور کلی نمادهای مادری با احساسات ناسازگار^{۱۶} شکل گرفته‌اند؛ مثلاً «مادر وحشتناک»^{۱۷}، شکلی است که به مرگ اشارت دارد. به همین دلیل دکترین هرمتیک آن را به معنی «بازگشت به مادر» تعبیر می‌کند که به معنی مردن است. برای مصری‌ها، کرکس (لاشخور) یکی از نمادهای مادر بود. احتمالاً به دلیل آن که لاشه‌ها را می‌بلعید (Ciriot، ۱۹۷۱: ۲۱۸). دو جنبه‌ی متضاد «مادر» در شعر فارسی هم راه یافته است:

هرجسد را که زیرگردون است مادری خاک و مادری خون است

مادرخون بپرورد در ناز مادر خاک ازو ستاند باز

در این شعر هم به مادر زمینی و استعاری اشاره شده و هم به مادر حقیقی که خون خود را شیر کرده و به فرزند بخشیده است. (از حاشیه هفت پیکر. مصحح وحید. ص ۳۵۲)

در شعر دیگری گفته شده:

بگذر از این مادر فرزند کش آنچه پدر گفت بدان دارهش

که مقصود از مادر فرزندکش، روزگار است:

جان گرامی به پدر باز داد کالبد تیره به مادر سپرد

در این شعر، مقصود رودکی از مادر، زمین است (لغت نامه دهخدا. شماره مسلسل: ۱۹۵). شماره حرف «م» (بخش اول: ص ۲۰ و ۲۱)

این دوگانگی در اساطیر بازتاب داشته است. دورگا الهه‌ی هندی، که در متن سانسکریت از او به عنوان «کسی که تقرب به او دشوار است» یاد شده به عنوان «مادر کبیر»، به ویژه در بنگال، آسام و دکن ستایش می‌شود. از طرفی، او «گاری»^{۱۸} و آنپورنا است که با کاسه‌ی برنج و قاشق - به عنوان بخشنده‌ی غذا - نمایش داده می‌شود. و از سوی دیگر، در منظر ترسناک خود Candī (شخص ستمکار) یا کالی «کسی که سیاه است» نامیده می‌شود (Lurker، ۱۹۹۴: ۱۰۲). دورگا، که یکی از تجلی‌های دوی است اغلب با ده دست، سوار بر ببر و با سیمایی تهدیدکننده که به ویژه با کشتن و مرگ پیوند دارد، نشان داده می‌شود (ایونس، ۱۳۷۳: ۱۶۶-۱۷۰).

در یک متن صوفیانه قرون وسطایی، روان زنانه خود را چنین معرفی می‌کند: «من گل صحرائی و لاله‌ی کوهیم. من مادر عشق زیبا و ترس و دانش و امید مقدسم... میانجی عناصرم و یکی را با دیگری سازگار می‌سازم؛ گرم را سرد و سرد را گرم می‌کنم، آن‌چه را که خشک است تر می‌کنم، و برعکس، آنچه را که سخت است نرم می‌سازم... من در کشیش، قانون؛ در پیمبر،

کلام؛ و در خردمند، اندرزم. من خواهم کشت و برای زنده بودن خواهم ساخت و هیچکس نیست که از دست من نجات یابد» (یونگ، ۱۳۵۹: ۲۹۱-۲۹۲).

زمین مادر، مکان‌ها

زمین؛ به معنی معروف مرکب است از لفظ «زم» که به معنی سردی است و «یا ونون» نسبت و چون جوهر ارض سرد است، لهذا به این اسم مسمی گردید (لغت نامه دهخدا، ش مسلسل: ۱۶۴، شماره حرف «ز»: ۵).

مطابق باسیلیوس والنتینیوس^{۱۹} «زمین... بدنی مرده نیست، بلکه دارای روح و روانی است، و همه چیزها از او خلق شده‌اند؛ حتی کانی‌ها، که قوه‌شان را از روح زمین دریافت می‌کنند... و او خوراک دهنده است و به چیزهای زنده در زهدانش پناه می‌دهد.» شعری از هند باستان، زمین را چون «بانویی که بود و خواهد بود» تقدیس می‌کند و اظهار می‌دارد که «زمین، مادر است و من پسر زمین»، «او زهدان همه است»، «او شیر را به پیش روان و جاری می‌کند؛ برای همه فرزندان» (اثره ودا، ۱۲). و شعری از یونان باستان برای زمین چنین می‌سراید: «مادر همه چیزها، خوراک‌دهنده به همه چیزها» (ازسرود هومری به زمین).

اوگاللا از جلگه‌ی بزرگ علیا در آمریکای شمالی، موقرانه یاد می‌دهد: «زیرا زمین، مادر بزرگ و مادر شماس است و او مقدس است. هر قدم که روی او برداشته می‌شود باید همچون دعا باشد.» بنابراین، آن‌ها دعا می‌کردند: «ای تو، مادر بزرگ، آنکه همه چیزها از تو می‌آید، و ای تو، زمین مادر که زاینده‌ای و همه‌ی میوه‌ها را تغذیه می‌کنی، بر ما نظاره و گوش کن» (Eliade, ۱۹۷۵: ۳۰۳).

اسموهالا^{۲۰} پیامبر سرخپوست آمریکایی، وقتی سفیدپوستان از او خواستند کشاورزی کند، سرپیچی کرد و گفت: «از من می‌خواهید زمین را زیر و رو کنم، آیا باید چاقو به دست گیرم و در سینه مادرم فرو برم؟ اما سپس، هرگاه مرگم فرا رسد، او دیگر مرا در آغوش نخواهد گرفت. به من می‌گویید زمین را زیر و رو کنم و سنگ‌ها را به دورافکنم. آیا باید گوشت او را ببرم تا به استخوانش رسم؟ در این صورت دیگر هرگز به بدن او راه نخواهم یافت تا دوباره زاده شوم. از من می‌خواهید علف و ذرت درو کنم و بفروشم، و مانند سفیدپوستان ثروتمند شوم. اما به چه جرأتی موهای مادرم را برداشت کنم؟» (الیاده، ۱۳۷۵: ۱۵۹-۱۶۰).

طبیعی بود که زمین، مؤنث تصور و پرستیده شود و برای آن مقام الوهیت قائل شوند. به همین دلیل است که اغلب الهه‌های بزرگ با زمین و باروری همراه بوده‌اند. در یونان گایا یا یو، دمتر، پرسفون، آتارگاتیس، سیل، بنادی، سرس؛ و نیز پرثیوی ودایی، کوتلیکوی آرتک و نرتاس توتنی (ازنژاد قدیم آلمانی) با زمین و باروری پیوند داشتند. در یونان، زندگی و نموگیاهی با آیین و اسرار الوزیسی مربوط بود و این آیین نیز با دمتر، الهه‌ی زمین و غله پیوند داشت. تنها در مصر، یک استثنای نادر در الگوی رایج مشاهده می‌شود؛ زمین یک خدای بود؛ گب، و آسمان یک الهه، نوت. (Brandon, ۱۹۷۰: ۲۵۲).

نمونه^{۲۱} «مادر بزرگ» مطابق با خدایان زنانه است که نماد باروری زمین هستند. در کیهان‌شناسی باستان، اندیشه دریا نیز با همان دلالت ضمنی ظاهر می‌شود. به زعم یونگ، مادر بزرگ ۲۲، بازنمایی و نمایش واقعیت عینی طبیعت است که به صورت پیکره‌ی مادرگونه‌ی یک زن، یک الهه یا یک کاهنه مجسم می‌شود. اما گاهی هم برای مثال، به صورت یک کلیسا- یا یک شهر یا ناحیه در می‌آید. (Cirlot, ۱۹۷۱: ۱۳۲).

اسطوره‌های آمریکایی بر ما معلوم می‌کنند که چگونه همه‌چیز در سرآغاز، در *in illo tempore* شکل گرفت. به اعتقاد آن‌ها، اولین انسان‌ها برای مدتی در تن مادرشان- یعنی در عمق زمین، در امعاء و احشایش زیستند و به اصطلاح جنین‌هایی بودند که هنوز شکل ناقصی داشتند (همان، ۱۶۰).

این قبیل باورها به ما نشان می‌دهند که چگونه زن با طبیعت و زمین، و طبعاً بارداری زن با باروری زمین یکی گرفته می‌شد.

در بسیاری زبان‌ها، انسان «زاده زمین» خوانده می‌شود و عقیده بر این است که نوزادان از ژرفنای زمین، از غارها، مغاک‌ها، شکاف‌ها، مرداب‌ها و رودخانه‌ها می‌آیند. این گونه تجربه‌ی ریشه داشتن در خاک به قدری در گذشته بشریت اهمیت داشته که اثرات آن تا امروز هم ملاحظه می‌شود. انسان‌ها احساس می‌کنند مردم جایی هستند، و این احساس پیوند کیهانی، ژرف‌تر از پیوند خانوادگی و همبستگی نژادی است.

در گذشته و حتی اکنون، هنگام مرگ، آرزوی بازگشت به زمین مادر و مدفون شدن در خاک وطن، خود یادگاری است از دوران‌های گذشته که زمین چون مادر تلقی می‌شد. با توجه به این معنی است که می‌توانیم معنای ژرف «خاک وطن» را دریابیم. «ترس از به خاک سپرده شدن در جای دیگر؛ و از آن جا، بیش از هر چیز، احساس خرسندی از پیوستن دوباره به «سرزمین مادری»- احساس خرسندی که اغلب در نوشته‌های سنگ قبرهای رومی بیان شده است: ... «در این جا زاده شده، در این جا آرمیده»... «به این جا که در آن زاده شده، آرزوی بازگشت داشت»... در ریگ ودا آمده است: «به دامان زمین، مادرت دوباره بخز» در ائروه ودا... نوشته شده است: «تو، که از خاکی، تو را در دل زمین می‌گذارم» و در مراسم تدفین چینی‌ها گفته می‌شد: «بگذار گوشت و استخوان دگر بار به زمین بازگردد» (همان، ۱۶۲-۱۷۰).

مطابق باورهای بی‌شمار، زمانی که زنان نزدیک مکان‌هایی مثل صخره، غار، درخت یا رودی می‌رفتند، باردار می‌شدند. به این معنی که جان کودک (و شاید جان نیاکان) برای تناسخ یافتن خود، در جایی - شکاف یا سوراخی - انتظار می‌کشیدند و نوعی زندگی جنینی را در زهدان مادر واقعی خود، زمین می‌گذراندند. از همین محل بود که بنا به باورهای دیگری که تا قرن نوزدهم در اروپا رایج بود، کودکان را بعضی جانوران، ماهی‌ها، قورباغه‌ها و به ویژه لک‌لک‌ها به دنیا می‌آوردند. پس تولد بخشیدن و زایمان عملی سرمشق‌گونه است که به وسیله زمین صورت می‌گیرد و مادران تنها مقلد و تکرارکننده چنین عملی هستند. رسم قراردادن نوزاد بر خاک و زایمان بر خاک از همین جا ریشه می‌گیرد. مارسل گرانه که درباره رسم گذاشتن نوزاد بر خاک در چین مطالعه نموده است، می‌نویسد: «انسان در حال مرگ، مانند کودک تازه به دنیا آمده، روی خاک گذاشته می‌شود.» (همان، ۱۶۹-۱۷۱).

این باور که زمین زاینده و بارور است به نتایج دیگری هم می‌انجامد. اگر زمین، زاینده‌ی انسان‌هاست، هر آن چه تولید می‌کند هم ارگانیک و جاندار است؛ درختان، سنگ‌ها و مواد کانی. در سطرهای بالا، به سخنان اسموهالا اشاره کردیم؛ به زعم او خاک، گوشت زمین؛ رستنی‌ها، موهایش و سنگ‌ها، استخوان‌هایش بودند.

انسان نئاندرتال، شاخ‌ها و استخوان‌ها را در گودالی دفن می‌کرد؛ رسمی که تا دوره‌ی معاصر در برخی قبایل شکارچی متداول بود. پس حتی از قدیمی‌ترین دوره‌ها، استخوان نمایانگر منشأ زندگی بود. در استخوان‌ها بود که گوهرنهایی زندگی متمرکز می‌شد و انسان‌ها و جانوران دوباره از آن‌ها زاده می‌شدند. به علاوه هر چه در دل زمین وجود داشت جاندار بود و با جنین - در جریان رشد و تکامل - همانند می‌شد. واژه سانسکریت «اسمگر بهجه» معادل زمرد سبز، به معنی «زاده سنگ» است. الماس، پکه pakka به معنی «رسیده» است، اما کریستال کچه kaccha، نارس، سبز و رشد نیافته است. احتمالاً رگه‌هایی که از معدن استخراج می‌شد به جنین تشبیه می‌شد، واژه‌ی بابلی آن - کوبو an-kubu به دو معنی «جنین» و «سقط جنین» ترجمه شده است. به نظر می‌رسد نوعی همانندی میان فلزکاری و زایمان وجود داشته است؛ مثلاً آتشدان

آهنگری به زهدان تشبیه می‌شد. «عمل قربانی که گاه درمقابل آتش خوان آهنگری اجرا می‌شد به قربانی برای زایمان شباهت داشت» (الیاده، همان: ۱۷۴-۱۷۵).

همچنین غارها، دخمه‌ها، شکاف کوه و همه مکان‌های بسته تاریک با زهدان - که نطفه در آن به نحو اسرار آمیزی بسته می‌شد - برابر گرفته می‌شد. از راه این قیاس، بسیاری از پدیده‌های طبیعی مثل کوه‌ها، غارها و احتمالاً گورستان‌ها و... با الهه‌ی کبیر مربوط بودند.

برای مردم تراسی^{۲۴}، کوه به مثابه «الهه مادر بزرگ» تصور می‌شد. زهدان مادر کبیر در لایه‌های عمیق زمین قرار داشت که از طریق آب‌های زیرزمینی که بر آن جاری بود، شسته می‌شد؛ درحالی که ستیغ صخره‌های آن بیرون زده و با نور و هوا پوشیده شده بود و با رعد و برق روشن می‌شد. (Marazov, ۱۹۹۷: ۸۰-۸۷).

این باور که غارها، سرچشمه و منبع زهدان‌های زمینی هستند، ممکن است از عهد پارینه سنگی به وجود آمده باشد. چنین جایگاه‌های مقدسی در غارهای بزرگ پارینه سنگی اروپا تشخیص داده شده‌اند. بعضی از این غارها و مغاک‌های زیرزمینی - که بردیواره‌ی آن‌ها نقاشی‌های باشکوه جانوران اجرا شده - در یک مسافتی از مدخل قرار دارند و برای رسیدن به آن‌ها، مسیر دشواری را بایستی طی نمود. برخی محققان عقیده دارند این محل‌ها ممکن است برای نوع دیگری از «زایش» از زمین - آیین‌های آشناسازی - مثل رسومی که حتی امروزه بازگشتی نمادین است به زهدان؛ مورد استفاده قرار گرفته بودند. (Eliade, ۱۹۷۵: ۳۰۴).

در قصه‌ها و افسانه‌ها، هربار سخن از مغاره و دخمه، زیرزمین، چاه، صندوق، برج و جاهای بسته یا محصور به میان می‌آید که در آن قهرمان زن داستان زندانی است، مقصود «مناسک گذر» و کمال‌یابی است. این زن، مظهر جان و نفس بشر است که از تناسخی به تناسخ دیگر می‌رود و از مرگ به زندگی، از کودکی به بلوغ، از درجه‌ی دانی به مرتبه عالی در رازآموزی می‌رسد. یک نمونه شناخته شده از این نوع زیبای خفته در جنگل است که کاخش در میان خفجه و مورد صحرایی قرار دارد و اشاره‌ای است به فرارسیدن شاهزاده از راه، در آرامش و سکون کامل. ترکیب *au bois dormant* که در عنوان داستان وجود دارد، به معنای خواب طبیعت هم هست (م. لوفلر - دلشو، ۱۳۶۴: ۱۰۵). اعتقاد به زندگی دوباره، یعنی حیات از دل مرگ، بسیاری از اقوام را بر آن داشت تا زادگاه افسانه‌ای خدایان خود را - محلی شبیه به غار و مغاک یا شکاف صخره و کوه بدانند (مانند زادگاه میترا) (همان، ۹۳).

در سطرهای بالا، درباره‌ی خصوصیات ناسازگار نمادهای مادری نوشتیم. در اسطوره‌های اغلب ملت‌ها، الهه‌ی مادر، ایزدبانوی مرگ هم هست. از قدیم‌ترین دوره‌ها، اعتقاد و امید به زندگی دوباره - حتی پیش از هموساپین‌ها (انسان معاصر) - وجود داشته است. رسم به خاک سپردن مردگان، ممکن است با پدیده جوانه‌زدن و نیش زدن تخم و تناسخ بی‌ارتباط نباشد (لوی استروس - مالدینوفسکی، ۱۳۷۷: ۸۰). رسم دفن مردگان به صورت خمیده از عهد پارینه سنگی مرسوم بوده و بنا بر این جسد را به حالت جنینی درگور قرار می‌دادند که ممکن است نمادی باشد از دراز کشیدن مرده در رحم مادرزمین، برای تولد دوباره (Brandon, ۱۹۷۰: ۲۵۲). این گونه تدفین، به طور وسیعی در عهد نوسنگی ادامه می‌یابد. زمین، زهدان جهانی و منبع فرسایش ناپذیر آفرینش بود و «مرگ به مثابه بازگشت به مادر، و ورود دوباره گذرا به سینه مادری» تلقی می‌شد (الیاده، ۱۳۷۵: ۱۹۵).

پس نوع دیگری از بازگشت به مادر زمین، زمانی صورت می‌گیرد که انسان‌ها با مرگ رویاروی می‌شوند. باعث تعجب نیست که سرزمین مردگان، اغلب در مغاک‌ی زیر زمین جای دارد. یونانی‌ها اربو یا تارتاروس^{۲۵} را در یک ناحیه زیرزمینی قرار می‌دادند. مانند آنچه عبرانی‌ها انجام می‌دادند؛ شئول^{۲۶} مسلمانان، در متن‌های مقدسشان، جهان زیرین را - جهنم - چون دهانه

بزرگ آتشفشانی توصیف کرده‌اند که غیر صالحان پس از داوری، درون آن می‌افتند. دانته چنین تصوراتی را قرض می‌گیرد، زمانی که دوزخ او چون سیاه‌چال آتشی است، در اندرون زمین. در جهان مدیترانه‌ای باستان، یک الهه، پرسفون یونانی یا پروسپینای رومی، اورنگ مردگان را با همسر خود (هادس یونانی - پلوتوی رومی) شریک بود. اما در سومر باستان، ملکه‌ی جهان زیرین، یک الهه‌ی تنها بود؛ یک بیوه، ارش کیگال مهیب. الهه‌ی ژرمنی، هل، نیز قانون‌گذار یگانه جهان زیرین بود. مکرر در اسطوره‌ها، یک موجود مهیب مؤنث ممکن است از مدخل جهان زیرین نگهبانی کند. یک نمونه جالب، در اسطوره‌ها و آیین مردم جزیره مالکولادیده می‌شود. آن‌ها عقیده دارند روح با مرگ رها می‌شود و با باد به میان آب‌های مرگ رانده می‌شود. در مدخل جهان زیرین، روح با هیولای زن لو-هو-هو Le-hev-hev مواجه می‌شود. او از قبل روی شن یک طرح پرپیچ و خم یا لایبرنت کشیده که خودش نیمی از آن را پاک کرده و چون معبر روح محسوب می‌شود. روح باید این طرح را به حالت اولیه برگرداند، والا توسط نگهبان بلعیده می‌شود (Eliade, ۱۹۷۵: ۳۰۴-۳۰۵).

آب‌ها

در اسطوره‌ی مردم مالکولا، دیدیم سفر مرگ تنها گذر به جهان زیرین زنانه نبود؛ بل روح می‌باید از میان آب‌ها هم عبور کند. معمولاً آب‌ها در داستان‌هایی از نزول و هبوط انسان و خروج از مناطق زیرزمینی مشاهده می‌شوند. یونانی‌ای که وارد جهان زیرین مردگان می‌شد، باید از رودخانه استیکس عبور می‌کرد که به وسیله‌ی هزیود^{۲۷} چنین خوانده می‌شد: «الهه‌ی مهیبی که خدایان دیگر از او نفرت داشتند». استیکس شاخه‌ای از جریان اقیانوس بود که در اطراف جهان، مارپیچ وار حرکت می‌کرد. مطابق گفته افلاطون، روحی که به زمین برای تولد دوباره باز می‌گشت، باید از رودخانه‌ی دیگری - لته، چشمه فراموشی - عبور می‌کرد و از آن می‌نوشید. حتی در سده‌ی بیستم، در بعضی نواحی کشاورزی اروپا؛ گفته می‌شد روح بچه‌ها نه فقط از غارها، بلکه همچنین از سرداب‌ها و مغاره‌ها، آب‌گیرها و چشمه‌ها پدیدار می‌شود. اسطوره‌ای از آمریکای بومی، اسطوره‌ی معمول پیدایش از غار را با یک دریاچه جایگزین می‌کند، آب جاری زیرزمینی که مردم از آن جا به سطح زمین می‌آیند (Eliade, ۱۹۷۵: ۳۰۵). در زبان‌های باستانی، آثار تشبیه رودخانه‌ها به زهدان زمین - مادر قابل ملاحظه است. در زبان بابلی، اصطلاح پو (pu)، هم به معنای «منشأ و رودخانه» و هم «مهبل» است. واژه‌ی مصری «بی» (bi) نیز در دو معنی «مهبل» و «راهروی معدن» کاربرد دارد (الیاده، ۱۳۷۵: ۱۷۵). اما آب‌ها، فقط یک حضور مشیمه (محیط جنینی) در زهدان زمین نیستند. در آفرینش گیتی فرض شده که آن‌ها زهدانی باشند که زمین خودش از آن متولد شده است. مطابق منظومه‌ی خلقت بابلی، انومالیش، در آغاز، آب‌ها به تنهایی وجود داشتند. آب‌های شیرین و آشامیدنی، آپسو که زیر زمین جاری بود، سپس با دریای نخستین، تیامات به هم آمیختند. از به هم آمیختن آپسو و تیامات، خدایان اولیه زاده شدند.

در اسطوره‌ی خلقت یهودا - مسیحی، حضور آب‌ها چنین ادعان می‌شود: در آغاز، روح خدا بر سطح آب‌ها شناور بود (Eliade, پیشین: ۳۰۵).

جنبه‌ی حیات بخش آب، در همه‌ی اساطیر دیده می‌شود. به علاوه آب نیز چون آتش جنبه‌ی تطهیر دارد. در سرودی ودایی چنین آمده است: «ای آب پاک، بی تو هیچ چیز وجود نمی‌تواند داشت، زیرا همه‌ی موجودات زنده از پیوند تو با آتش (گرما) زاده شده‌اند، ای آب پاک، نخستین اندیشه در صلبت، نخستین بذر را افشاند، باشد که زنان کاهنه، دختران گندم‌گون آدیتی ترا بر قربانگاه (محراب) بپاشند (بایار، ۱۳۷۶: ۱۳۹).

اردوی سورانهیتا، الهه‌ی ایرانی آب‌ها، زن ایزدی قمری است و در برزیل، دخترخدای ماه «مادر آب‌ها» نام داشت. آب، همانطور که دیدیم رمز جوهر آغازین است. همه‌ی اشکالی که در نهایت به این عنصر بازمی‌گردند، از آب زاده می‌شوند.

حزقیال نبی می‌گوید: «من بر شما آب پاک می‌پاشم و شما پاک می‌شوید» (همان، ۱۴۰). یکی از نقوشی که آب را نمودار می‌سازد مثلثی است که رأسش رو به پایین است و آن مثلث کره‌ی ماه، رمز باروری و برکت و دعای خیر است. برعکس؛ آتش با مثلثی که رأسش رو به بالاست یعنی مثلث آتش و خورشید نمایانده می‌شود که بر تمایلات روحانی دلالت دارد. «بنابراین بی‌درنگ تصور می‌توان کرد که از ترکیب آن دو مثلث، نظم کامل و توافق اعجاز‌آمیز آنچه که در بالاست و چیزی که در زیر است هماهنگی تام و تمام قوایی که مکمل هم‌اند، حاصل می‌آید» (همان، ۱۳۶).

تاریکی، شب و ماه

به خاطر داریم که غالباً همه‌ی شکاف‌های تاریک زمین مانند زهدان یک قدرت زنانه بیم‌آور درک شده‌اند. بنابراین، تاریکی از هر نوع ممکن است همچون نیرویی مؤنث درک شود. پس شب هم یک خدای مؤنث است، اغلب چون قدرتی وحشت‌آور. مطابق ایلپاد، حتی زئوس، پادشاه خدایان جرئت نداشت شب را برنجاند. یک اسطوره‌ی اورفیک می‌گوید که چگونه شب یک تخم نقره را در زهدان تاریکی قرار داد، اروس یا میل از آن تخم متولد شد و گیتی را به جنبش درآورد. پس او، ممکن است آب‌ها را چون زهدانی - که نطفه همه چیز در آن هست - جایگزین کند که علت پیدایش کیهان است. در بیشتر اسطوره‌ها، گرچه شب به پس‌زمینه رانده شده، اما به جرم آسمانی عمده‌ی او، ماه، بیشتر توجه شده است.

ماه؛ احتمالاً به دلیل کاهش دوره‌ای خود، آشکارا با آبستنی و زایمان ارتباط دارد. معمولاً الهه‌های قمری بر زایمان یا حمایت از زنان از دواج کرده نظارت دارند. یک نمونه آن، ژونو، الهه‌ی قدرتمند ایتالیای باستان است که ملکه پانتئون رومی بود (Eliade, ۱۹۷۵: ۳۰۷-۳۰۶).

ماه، احتمالاً از قدیم‌ترین عناصری است که میان اقوام مختلف مورد پرستش قرار گرفته است. در بین برخی از این اقوام، ماه جد قبیله به شمار رفته و ستایش شده است (صمدی، ۱۳۶۷: ۱۳-۱۲). در میان مردم آکان در غنا، نظام اصلی جامعه مبتنی بر اقتدار شماری از ملکه‌ها بود. اصل و نسب از آن زنان بود و هر طایفه جانور - ایزد خاص خود را داشت. آکان‌ها، جهان را زاده‌ی ایزد بانوی قدرتمند ماه به نام «ناگام» می‌دانستند که به آدمیان، هنگام زاده شدن با پرتاب پرتو خود، روح بخشید. زمانی که صحرائشینان پدرسالار سودان، آن‌ها را واداشتند خدایی مذکر - ادمانکوما - را بپذیرند، اقتدار ناگام باز هم از میان نرفت. در نتیجه اسطوره‌ی تازه‌ای شکل گرفت که بر مبنای آن، ادمانکوما جهان را با پتک و قلم از ماده‌ی ساکن به وجود آورد و ناگام بدان حیات بخشید (زیران، ...، ۱۳۷۵: ۹).

در اغلب ادیان ابتدایی، ماه قدرت جاودانی دارد و جادوگران غالباً از ماه کمک می‌گیرند، نه خورشید. در یک اسطوره‌ی لیتیش، ماه به خورشید می‌گوید: «از چه مغروری؟ آیا به خاطر گرمایی که به عالم می‌بخشی؟ توان من بیش از این‌هاست. من باعث پیدایش موجودات و رشد آن‌ها هستم. جان می‌دهم و جان می‌ستانم» (صمدی، ۱۳۶۷: ۱۳).

میرچا الیاده در کتاب «رساله در تاریخ ادیان» به خوبی ارتباط پر و کاستی‌های ماه را - در طی تناوب دوره‌ای جاودانی خود - با ضرب‌آهنگ‌های حیات و قانون صیوروت و زمان نشان می‌دهد. پر و کاستی‌های تناوب ماه - و به نوعی ولادت و مرگش - ماه را با رستنی‌ها و باروری آن‌ها مربوط می‌سازد. در نتیجه پیدایی زمان (با تناوب‌های پی در پی ماه) و دوره‌های باران، جزر و مد، تخم‌افشانی و ... و «همزمان با کشف برزیگری، رمزپردازی واحدی، ماه و آب و باران و بارگیری زنان و جانوران و رستنی‌ها و سرنوشت انسان پس از مرگ و مراسم رازآموزی را به هم می‌پیوندند» (الیاده، ۱۳۷۲: ۱۶۲).

استرهاردینگ، از شاگردان یونگ، معتقد است که ماه در فرهنگ‌های کهن، رمز زن است و خورشید رمز مرد و چون رمز زن مانند هر رمزی دوپهلوی است، زن ایزد ماه نیز، هم الهه‌ی عشق و باروری است، هم رب‌النوع مرگ و کینه توزی. هم سازنده است، هم ویرانگر. هم هستی بخش و هم هستی ستان (ستاری: ۱۳۷۳، ۱۷۸).

یکی از مهم‌ترین جانوران قمری، مار است. مار به دلیل غیبت و حضورش به هر چندگاه، با دگرگونی‌های ادواری ماه مربوط است. ازسوی دیگر، ظهور مار در هر بهار-همزمان با نوزایی سبزه‌ها و گیاهان - موجب این تصور شده که مار با نیروهای محبوس در دل زمین و جهان زیرزمینی و باروری ارتباط دارد. مار، جانورزمینی، نشانه‌ی مشخص همه‌ی الهه‌ی مادران بزرگ است (دوبوکور، ۱۳۷۳: ۵۵).

نیروی مؤنث و حیوانات

تعجب‌آور نیست که دادن نقش مرکزی و اصلی به زمین و آب‌ها که شکل‌هایی از نیروی مقدس زنانه‌اند، در میان مردمی که باغبان و کشاورز هستند غالب است. غیر از مادر زمین که تکریم او میان همه‌ی مردمی که به فراوری او وابسته‌اند، به طور وسیع گسترش داشت، نیروهای زنانه‌ی مهم و قابل توجه، اغلب کمتر میان مردم شکارگر دیده شده‌اند. گرچه، گاهی یک الهه در میان دسته‌ی خدایان، به عنوان صاحب و فرمانروای حیوانات شناخته می‌شود. چنین خدایانی، ذخیره‌ی حیوانی ضروری برای اقتصاد شکارگری را کنترل می‌کنند، اعم از خلق آن‌ها، یا از طریق محافظت و کنترل کمیابی یا وفورشان و یا بازگرداندن آن‌ها به زندگی، پس از آن که کشته شدند. یک چنین بانو و فرمانروای حیوانات، افسانه‌های مربوط به «سدنا»ی بدخلق است از اینویت، در میان اسکیموها. این دوشیزه که زمانی انسان بوده و فاقد انگشت است، با پدرش در قعر اقیانوس زندگی می‌کند و آن‌جا از خوک‌های آبی محافظت می‌کند. اما بدکاری‌های مردم اینویت موی او را بهم می‌زند که او به خاطر فقدان انگشتان، نمی‌تواند آن‌ها را شانه کند. پس او خشمگین شده، خوک‌های آبی را مضایقه می‌کند؛ و فقط زمانی آن‌ها را رها می‌سازد که یک شمن موی کرکی او را شانه کند^{۲۸} (Eliade, ۱۹۷۵: ۳۰۶).

نیروی مؤنث و رستنی‌ها

در اسطوره‌های متنوع جهان، گیاهان و خدایان نباتی، هم مرد و هم زن بوده‌اند. اما گیاهان، آشکارا، هم با زمین و هم با آب‌ها پیوند دارند. بنابراین آن‌ها اغلب به نیروهای مؤنث متصل‌اند. تجسم‌ها و تصاویر مردمی از یک الهه، که سرچشمه‌ی زندگی و باروری است، ممکن است او را نشسته زیر یک درخت یا درحالی که با دستش یک شاخه را چسبیده نشان بدهد. بدن الهه ممکن است تنه‌ی درختی باشد، درحالی که شاخه‌های آن از شانه‌هایش بیرون زده‌اند. درختان اغلب با روان‌های زنانه پیوند دارند (همان). به طور کلی، صورت مثالی درخت، ساحتی زنانه و مادرانه است.

بنا به روایات بابلی، درباغ عدن، الهه عشتار-مأم بزرگ همه‌ی عالم - درسایه‌ی درخت زندگی آرمیده است (م. لوفلر-دلاشو، ۱۳۶۴: ۱۰۷). به نظر پاکوت‌ها، آدمی، میوه‌ی درختی هفت شاخه است و به دست زنی که تنه‌اش از پوسته‌ی بدنه‌ی درخت بیرون آمده، تغذیه می‌شود (دوبوکور، ۱۳۷۳: ۲۰). معمولاً درخت تقدیس شده، به ایزدان و زن ایزدان شباهت تمام یافته است و مثل آنان رمز باروری و جاودانگی شده است. در اغلب تمدن‌ها، پیرامون درخت اعتقادات مذهبی رواج داشته و ریشه‌کن کردن آن گناه محسوب می‌شده است. یونانی‌ها عقیده داشتند که دریاها، یعنی رب‌النوع‌هایی که در جنگل‌ها زیسته و موکل درختان و نگاهبان بیشه‌ها بودند، در درخت سکنی دارند. در قرون وسطی، درخت را منزل پریان می‌دانستند. نظیر چنین درختانی، در نزدیکی هر روستا یافت می‌شد که دختران جوان، دور آن به رقص و پایکوبی می‌پرداختند. (همان، ۱۹).

سرودی از یاجور ودای هندی چنین می‌گوید: «ای رستنی‌ها، شما که مادران هستید، به شما همچون الهه‌ها دورود می‌فرستم». همچنین گیاهان مقدسی که در مرداب‌ها رشد می‌کنند، اغلب

مؤنث هستند؛ لوتوس هندی، که اغلب با الهه‌ی هندی، لکشمی مربوط است، نمونه‌ای عالی در این زمینه است.

گیاهان غذایی خام، معمولاً تجلی یا پیشکش‌ها و یا تغییر شکل‌هایی از نیروهای مقدس زنانه هستند. در آمریکای شمالی، داستان‌هایی درباره‌ی مبدأ غله گفته می‌شد که بسیاری از آمریکایی‌های بومی او را همچون مادر غله^{۲۹} تکریم و ستایش می‌کردند. مطابق یک متن، الهه کشته شده و کشیده شده بود در میان زمین، برای بارور نمودن آن، جایی که غله از آن پدیدار می‌شد^{۳۰} (Eliade, ۱۹۷۵: ۳۰۶).

نتیجه

اصطلاح «نیروی مؤنث» در اسطوره‌ها و ادیان ابتدایی به کلیه‌ی نیروهایی که ساحت زنانه و مادرانه دارند اطلاق می‌شود. نقش زنان در جوامع ابتدایی؛ به‌ویژه در عصر نوسنگی و کشاورزی و وظیفه‌ی آنان در گردآوری دانه‌ها و بعدها کشاورزی ابتدایی، نگهداری از فرزندان و حفظ آتش و ... نیز ارتباط آن‌ها با زایمان و افزایش افراد خانوار که در شرایط دشوار آن روزگار بسیار اهمیت داشت، از دلایل اهمیت جایگاه زنان است. از سوی دیگر، بسیاری از فعالیت‌های زنان مثل نگهداری از بچه‌ها تا زمان بلوغ، نیز گردآوری دانه‌ها و پختن غذا و ... و نیز ویژگی‌های جسمانی زن در پندار بشر ابتدایی با طبیعت یکسان و همانند می‌شد؛ زمین، آب‌ها، کوه‌ها و دخمه‌ها یا تپه‌ها و حفره‌ها و سنگ‌ها، نیز ماه و تاریکی و شب و مرگ غالباً با نیروی مؤنث ارتباط می‌یابند. زمین غالباً به طور بلامنزاع در اکثر فرهنگ‌ها مؤنث فرض می‌شود و مقدس شمرده شده است. زمین، از سوئی انسان را تغذیه می‌کند و عناصر حیاتی را به انسان عرضه می‌دارد؛ اما از سوی دیگر با مرگ و جهان زیرین پیوسته است؛ هم بخشنده است و هم ستاننده‌ی حیات. آب‌ها نیز در بسیاری فرهنگ‌ها با محیط جنینی و با رحم زمینی ارتباط دارند. از این جهت این هر دو با جهان زیرین هم ارتباط می‌یابند. احتمالاً عمل رشد دانه‌ها در دل خاک در زمان غیبت آن‌ها از روی زمین و ظهور و رشدشان در بهار با مرگ و زایمان پیوسته است. از دوره‌ی پارینه سنگی تا عهد نوسنگی، غالباً مرده‌ها را به صورت جنینی دفن می‌کردند؛ شاید به امید آن که مثل گیاهان تجدید حیات یابند. «الهه‌ی مادر» یا «الهه‌ی زمین» یا «الهه‌ی بزرگ» یا «مادر کبیر» که در اساطیر همه‌ی کشورها، نمونه‌های فراوانی از آن وجود دارد، نمودی از نیروی مؤنث هستند. به همین دلیل در بسیاری از اساطیر، الهه‌ی مادر یا الهه‌ی بزرگ هم بخشنده است و به همه‌ی انسان‌ها خوراک می‌دهد و هم می‌تواند بسیار ستم‌کار و خون‌ریز باشد. نمونه‌های این دوگانگی در اساطیر فراوانند؛ کالی یا دورگای هندی، نیز اینانای سومری (ایشتار اکدی) نمونه‌هایی از این دوگانگی هستند. در بسیاری از اسطوره‌ها الهه‌ی بزرگ همراه با جانوری دیده می‌شود؛ شیر، مار، کبوتر و ... اما جهان گیاهی و رستنی‌ها نیز غالباً با نیروی مؤنث پیوسته است. چنانچه درختان غالباً ساحتی زنانه دارند. بسیاری از باورهای پیوسته با نیروی مقدس زنانه، حتی تا عصر حاضر به حیات خود ادامه داده‌اند.

۲۵- Erebo یا Tartaros در اساطیر یونان، محلی تاریک در زیر زمین بود که مرده قبل از ورود به هادس، باید از آن عبور می کرد.
۲۶- She,ol جایی در اعماق زمین که مسکن مردگان بود.
۲۷- Hesiod
۲۸- برای تفصیل بیشتر در مورد «بانوی حیوانات»، می توانید به مقاله ای از همین نگارنده با عنوان «بانوی حیوانات، انگاره ای ماقبل تاریخی» که در نشریه ی هنرنامه شماره ۱۶، پاییز ۸۱ چاپ شده است، مراجعه فرمائید.
۲۹- Corn mother
۳۰- برای اطلاع بیشتر در مورد نیروی مؤنث می توانید به دو مقاله ای از همین نگارنده با مشخصات ذیل مراجعه کنید:
الف- «روان زنانه ی مقدس، در اساطیر و ادیان ابتدایی»، نشریه هنرنامه، شماره ۲۰، پاییز ۸۲.
ب- «کار ویژه های قدرت مقدس زنانه»، نشریه هنرنامه، شماره ۲۲، بهار ۸۳.

۱۵- برای مطالعه ی بیشتر درباره ی پیکره های زنانه می توانید به دو مقاله از همین نگارنده با مشخصات ذیل مراجعه کنید:
الف- درباره ی پیکره های دوره ی پارینه سنگی، مقاله ی «اشیای آئینی در عهد پارینه سنگی، مطالعه موردی پیکرک های زن» در نشریه هنرنامه شماره ۱۲، پاییز ۸۰.
ب- درباره ی پیکره های زن در فلات ایران، مقاله ی «پیکرک های آئینی مؤنث در فلات ایران از قدیم ترین ایام تا عهد ساسانیان»، نشریه ی باستان شناسی و تاریخ، شماره اول، پاییز و زمستان ۸۲، شماره پیاپی ۳۵.
۱۶- vice versa
۱۷- Terrible Mother
۱۸- Gauri
۱۹- Basilus Valentinus
۲۰- Smohalla
۲۱- archetype
۲۲- Magna Mater
۲۳- Terra Mater
۲۴- Thrace

پی نوشت:
۱- Anthropology
۲- «Modern feminists»
۳- Paleolithic
۴- Patriarchy
۵- Matriarchy
۶- «Ancient Society» (۱۸۷۷).
۷- 'Iroquois
۸- در فرهنگ علوم انسانی (انگلیسی-فارسی) داریوش آشوری، matrilynity به «مادر راستایی» ترجمه شده که مقصود مادر بزرگ، مادر و نوه های دختری است.
۹- «The origins of the family».
۱۰- «Private Property and the state» (۱۸۸۴).
۱۱- Neolithic
۱۲- Bronze
۱۳- Mother nature
۱۴- Erich Neumann

ب: غیر فارسی

- Brandon, S.G.F (۱۹۷۰). A dictionary of comparative religion. Charles Scribner, s Sons, New York.
- Cirlot, J.E (۱۹۷۱). A dictionary of symbols. Forward by Herbert Read. Second Edition. Routledge, London.
- Ehrenberg, Margaret. (۱۹۸۹). Women in Pre-history, British Museum Publications.
- Eliade, Mircea, (۱۹۷۵). The Encyclopedia of religion. Macmillian Pub. Company, New York, London, Vol.۵.
- Leick, Gwendolyn. (۱۹۵۱). A dictionary of ancient Near Eastern mythology. Routledge. London. New York.
- Lurker, Manfred. (۱۹۹۴). Translated from the Germany by G.L.Campbell. A dictionary of gods and goddesses, devils and demons. Routledge. London. New York.
- Marazov, Ivan. (۱۹۹۷). Ancient gold (The wealth of the Thracians). Harry. N.Abrams. Inc. Publishers. in associations with the trust for Museum Exhibition.
- The Ency. Of world religion. (۱۹۷۵). Printed in Hong Kong.

منابع:

الف: فارسی

- استروس، لوی-مالینوفسکی و... (۱۳۷۷)، جهان اسطوره شناسی، ترجمه جلال ستاری، تهران، نشر مرکز.
- ایاده، میرچا (۱۳۷۲)، رساله در تاریخ ادیان، ترجمه جلال ستاری، تهران، انتشارات سروش.
- ایاده، میرچا (۱۳۶۸)، آیین ها و نمادهای آشناسازی، ترجمه نصرالله زنگونی، تهران، انتشارات آگاه.
- ایاده، میرچا (۱۳۷۵)، اسطوره، رؤیا، راز، ترجمه رؤیا منجم، تهران، انتشارات فکرروز.
- ایونس، ورونیکا (۱۳۷۳)، شناخت اساطیر هند، ترجمه باجلان فرخی، تهران، انتشارات اساطیر.
- بایار، ژان، پیر (۱۳۷۰)، رمزپردازی آتش، ترجمه جلال ستاری، تهران، نشر مرکز.
- دوبوکور، مونیگ (۱۳۷۳)، رمزهای زنده جان، ترجمه جلال ستاری، تهران، نشر مرکز.
- ژیران، ف-لاکوئه، گ. دلاپورت، ل (۱۳۷۵). فرهنگ اساطیر آشور و بابل، ترجمه ابوالقاسم اسماعیل پور، تهران، انتشارات فکرروز.
- ستاری، جلال (۱۳۷۳)، سیمای زن در فرهنگ ایران، تهران، نشر مرکز.
- صمدی، مهرانگیز (۱۳۶۷)، ماه در ایران از قدیم ترین ایام تا ظهور اسلام، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- لاهیجی، شهلا- کار، مهرانگیز (۱۳۵۳)، شناخت هویت زن ایرانی در گستره ی پیش تاریخ و تاریخ، تهران، انتشارات روشنگران.
- لوفلر، م- دلاشو (۱۳۶۶)، زبان رمزی افسانه ها، ترجمه جلال ستاری، تهران، انتشارات توس.
- یونگ، کارل گوستاو (۱۳۵۹)، انسان و سمبولهایش، ترجمه ابوطالب صارمی، تهران، کتاب پایا.